جلسه 336

چهارشنبه 09/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر دلیلی بیاید نفی کند وجوب خطاب امر را در بعض افراد یا به لحاظ بعض ازمان، آیا می توان به خطاب امر استدلال کرد برای اینکه اصل طلب باقی هست در این موردی که وجوبش از بین رفت؟

ما عرض کردیم مانعی ندارد می شود تمسک کرد به خطاب امر برای اثبات اصل طلب.

راجع به مثالی که زدیم به موارد حرج ، عرض کردیم که ممکن است کسی استدلال کند به امتنانی بودن لاحرج بر وجود ملاک. بلکه مرحوم آقای صدر در بحوث فی شرح العروة الوثقی جلد 4 در این مسأله که اگر صبی العیاذ بالله جنب شد آیا غسل جنابت در حق او مشروع است یا نه، فرموده اند: غسل جنابت در صبی مشروع است، صاحب عروه هم همین را فرموده است. منتهی آقای صدر می فرمایند: و یؤید ذلک ما یستشعر من حدیث رفع القلم عن الصبی من کونه واردا مورد الامتنان. ایشان در حدیث رفع القلم هم همین را فرموده است.

ما عرض کردیم قطع نظر از اینکه در امتنانی بودن حدیث رفع القلم عن الصبی دیروز مناقشه کردیم اما ما یک شبهه کلی داریم که آیا امتنانی بودن یک حدیث اقتضاء می کند که ما کشف کنیم ملاک دارد؟ ما در این شبهه داریم.

منشأ شبهه ما دو مطلب است:

مطلب اول: این است که امتنانی بودن رفع حکم ولو کشف کند از ملاک لولا رفع الحکم، اما شاید خود رفع حکم توسط شارع باعث بشود که ملاک این فعل تام نشود. ملاک لولا الرفع تام بود، اما خود رفع حکم باعث شد این ملاک از تام بودن افتاد. مثلا دولت امتنانا علی العشب بین التعطیلین را تعطیل کرد، گفت مدارس تعطیل هستند. حالا دانش آموز درس خوانی برود در مدرسه را بزند، سرایه دار بیاید بگوید چه خبر است؟ او بگوید امتنان بود رفع درس، معلوم می شود ملاک دارد، ما می خواهیم ملاک را استیفاء کنیم. اصلا عرفی نیست. بعد از اینکه وجوب حضور در مدرسه رفع شد، دیگر ملاک تام از تام بودن افتاد.

سؤال وجواب: مگر درس خواندن در مدرسه را تعطیل کرد؟ حضور در مدرسه را تعطیل کرد. ملاک داشت که مسافر یا مریض روزه بگیرد، اما "یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر"، خداوند متعال امتنان کرد گفت مسافر روزه نگیرد، مریض روزه نگیرد. روایت معتبره می گوید هر کس بعد از این هدیه خداوند روزه بگیرد فقد ردّ علی الله هدیته.

سؤال وجواب: دیگر بعد از رفع حکم اگر شما بخواهید روزه بگیرید رد هدیه خدا است. ... البته اینجا دلیل خاص داریم، ولی جاهای دیگر هم احتمال هست که بعد از اینکه شارع آمد این حکم حرجی را برداشت، دیگر آن ملاک تام از بین برود. خدا از شما برداشت که در حال حرج روزه بگیری. شاید در آنجا هم اگر روزه بگیری رد هدیه خدا کردی. همانطور که فتوای امام این است که هر فعلی که حرجی بود اگر انجام بدهی نامشروع است یعنی صحیح نیست. آقای خوئی باز جائی که دلیل استحباب داریم مثل وضوء که «نور علی نور» می گوید وضوء حرجی مشروع است. به دلیل وجوب وضوء نمی شود تمسک کرد، دلیل استحباب وضوء که مشکل ندارد. امام می فرماید دلیل استحباب وضوء هم مشکل دارد. چون وضوء حرجی رد هدیه خدا است. خدا هدیه کرد رفع حرج کرد.

من نمی خواهم عرض کنم استدلال حضرت امام درست است. نه هدیه خدا فرق می کند، گاهی هدیه خدا به رفع اصل مشروعیت است و گاهی هدیه خدا به رفع وجوب است. اگر هدیه خدا به رفع وجوب باشد، اتیان عمل به قصد استحباب رد هدیه خدا نیست. من می خواهم عرض کنم امتنانی بودن رفع حرج کشف نمی کند که بعد از رفع حرج هم باز ملاک فعلی است.

این یک مطلب.

سؤال وجواب: امتنانی بودن رفع به این معنا نیست که حتما وجوب برداشته بشود. بلکه اصل طلب هم برداشته بشود بهتر از این است که شارع هیچ کاری نکند. مثل این می ماند که درخت خانه شما مزاحم همسایه است. امتنان دو راه دارد: یکی اینکه اصل درخت را از ریشه بکنید، یکی اینکه شاخ و برگ درخت را بزنید کوچک بشود مزاحم همسایه نباشد. هر دو امتنان است. در مقابل اینکه شما بگوئید نخیر، برو شکایت بکن، من این درخت را دست نمی زنم. خب این خلاف امتنان بر همسایه است. امتنان در مقابل این خلاف امتنان حساب می شود. خب دو راه دارد امتنان، یکی اینکه درخت را بالکل از ریشه بکنید، دوم اینکه شاخ وبرگش را بزنید. هر دو امتنان است. اینها را با هم مقایسه نکنید که یکی اشد امتنانا است و یکی اخف امتنانا. این دو را مقایسه کنید با آن حالتی که شما لجبازی کنید و هیچ گوش به حرف همسایه ندهید. خدا اگر می خواست امتنان نکند با شما برخوردی می کرد که با بنی اسرائیل کرد. اما امتنان کرد. حالا که امتنان کرد طلبکار هم هستید که خدیا چرا آنجوری امتنان نکردی. امتنان کرد میزبان شما را دعوت کرد، حالا به شما خورشت قیمه هم بدهد امتنان است، کباب برگ هم بدهد امتنان است. نه آقا! خورشت قیمه امتنان نیست نسبت به کباب برگ. چرا نسبت به او می سنجید. نسبت به این بسنج که اصلا تو چه حقی داشتی بیائی اینجا؟ امتنان کرد تو را دعوت کرد به منزلش. خدا امتنان کرد حرج را برداشت، اما دیگر به چه کیفیتی برداشت آن دیگر در صدق امتنان تأثیر ندارد.

سؤال وجواب: چرا تکرار می کنید؟ امتنان را نسبت بسنجید با جائی که اصلا شارع هیچ کاری نکند. "فبما نقضهم میثقاهم حرمنا علیهم طیبات احلت لهم". در آن آیه هم می فرماید: "ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا". اصر یعنی همین حرج و بار سنگین. می گوید خدا امتنان کرد. می گوئیم خدایا بار سنگین را از ما بردار، آنگونه که بار سنگین را بر امتهای پیشین گذاشتی بر دوش ما نگذار. خب این امتنان است. حالا بر دوش شما بار سنگین نگذارد، بار سبک بگذارد یا اصلا بار نگذارد، بالاخره همینکه بار سنگین را برداشت، این امتنان است.

سؤال: بین این دو راه که برای امتنان هست تعیین احدهما چطور ممکن است؟ اجمال دارد لذا باید قدر متیقن کرد.

جواب: مرحوم آقای خوئی گفت لاحرج حکم را برمی دارد. حکم عبارت است از اعتبار الفعل علی الذمة، او را برداشت. به چه دلیل استحباب هست؟ شما می خواستید از راه امتنان جواب بدهید ما می گوئیم این جواب درست نیست.

یک نکته دیگر برای اینکه امتنان دلیل نیست بلکه فقط مؤید است، این است که: "ما جعل علیکم فی الدین من حرج" معنایش این است که خداوند امتنانا علی الامة الاسلامیة مصلحت تسهیل را در ضمن مصالح تشریع خودش لحاظ کرد. خدا برای تشریع مصالحی را لحاظ کرده است. مصلحت آخرت، مصلحت جامعه. مصلحت تسهیل امر بر مؤمنین را هم در نظر گرفته است امتنانا. شریعة سمحة سهلة. ملة ابیکم ابراهیم. اما این دلیل نمی شود که پس هر کجا هر موردی که فعل حرجی واجب نبود پس مقتضی وجوب دارد. "ما جعل علیکم فی الدین من حرج" می گوید من بخاطر شما مصلحت عدم الوقوع فی الحرج را هم در تشریعم لحاظ کردم. اگر لحاظ نمی کردم برخی از افعال حرجی ملاک داشت و آنها را واجب می کردم، اگر مصلحت تسهیل لحاظ نمی شد. برخی از فعل های حرجی ملاک داشت آنها واجب می شد. من مصلحت تسهیل را در نکات تشریع لحاظ کردم، اما دلیل نمی شود که هر کجا که فعلی حرجی بود تنها نکته عدم وجوب مصلحت تسهیل باشد. نه، ممکن است یکجا نکته عدم الوجوب عدم المقتضی باشد. اسلام می گوید من مصلحت تسهیل را در تشریعم لحاظ کردم، اینطور نیست که من غافل باشم از این مطلب. اما آیا هر کجا که فعل حرجی واجب نشد تنها عاملش مصلحت تسهیل است؟ عامل دیگری ندارد؟ نه، شاید عامل دیگرش مفسده در این فعل حرجی باشد. عامل دیگرش عدم مقتضی در این فعل حرجی باشد. امتنان در این است که ما دینمان حرجی نیست. مصلحت تسهیل امر بر مکلفین را لحاظ کردیم. اما آیا فی کل مورد که حکم حرجی نیست این انتفاء حکم حرجی معلول همین مصلحت تسهیل است؟ یا نه، ممکن است عدم وجوب صوم حرجی بخاطر قصور مقتضی باشد. مگر خدا آمد گفت من صوم حرجی را واجب نکردم امتنانا؟ آمد گفت دین من حرجی نیست، امتنان بر شما گذاشتم دینم حرجی نیست. یعنی اگر امتنان نمی کردم دینم حرجی بود، اما حالا که امتنان کردی دینت حرجی نیست، آیا انتفاء حکم در موارد حرج همه جا مستند است به این مصلحت تسهیل؟ نه.

می خواهد بگوید برخلاف بنی اسرائیل که ما مصلحت تسهیل را لحاظ نکردیم، دین یهود شد دین حرجی بخاطر بدی خودشان، بما نقضهم میثاقهم. که در روایت دارد که اگر قطره بولی اصابت می کرد به غیر مخرج بول به سائر اعضائشان، قرضوا لحومهم بالمقاریض. باید با مقراض گوشت خود را می بریدند. خب این دین حرجی است دیگر.

خدا اگر مصلحت تسهیل را ملاحظه نمی کرد دینش مثل دین یهود می شد دین حرجی. اما در اسلام دین را حرجی قرار نداد. این مصلحت تسهیل باعث شد که دینش حرجی نباشد.

اما آیا ملاک در همه موارد در فعل حرجی برای وجوب هست و فقط انتفاء وجوب مستند است به این مصلحت تسهیل؟ نه. مگر در بنی اسرائیل حالا که دین یهود حرجی بود هر فعل حرجی را می آمدند واجب می کردند؟ نه. دین یهود مشتمل بر احکام حرجی بود فی الجمله. مشتمل بر ده تا حکم حرجی هم باشد می شود حرجی دیگر. دین اسلام اینطور نیست، این هم امتنان است. اما اینکه حالا که وضوء در موارد حرج واجب نیست، صوم در موارد حرج واجب نیست، حج در موارد حرج واجب نیست، تک تک اینها مستند است به مصلحت تسهیل ولی مقتضی موجود است؟ از کجای آیات ما این را بفهمیم؟

سؤال: از اطلاق ماده.

جواب: اطلاق کدام ماده؟ جواب اینها که داده شد. اطلاق ماده و دلالت التزامیه کاشف از ملاک و اینها که جوابش داده شد، قبلا هم در جزوه نوشته شد. فعلا دلیلی که آورده شد کشف سیاق امتنان است از وجود ملاک.

ما این را می خواهیم بگوئیم این تنها به عنوان مؤید قابل قبول است. به قول آقای صدر وقد یؤید ذلک باستشعار الامتنان من حدیث رفع القلم. خوب است، نه دلیل شد و نه ظهور. آن شد یؤیَّد، این هم شد استشعار. انصافا حکیمانه و عالمانه این صحبت ادا شده است.

سؤال وجواب: اگر رهبر یک کشوری بگوید ما ملاحظه کردیم حال مردم را و حکمی و قانونی جعل نکردیم که آنها به حرج بیفتند، آیا این معنایش این است که انتفاء حکم در تک تک موارد حرج مستند است به امتنان ما ومصلحت تسهیل؟ نه. در مقابل این است که اگر ملاحظه نمی کردیم مردم را، چه بسا فی الجمله احکام حرجی داشتیم. بروند خدا را شکر کنند که ما ملاحظه کردیم آنها را.

#### یقع الکلام فی مقتضی الاصل العملی

حالا اصل لفظی فدای سرتان، اصل عملی چه می گوید؟ وجوب مرتفع شد، آیا می شود استصحاب کنیم جامع بین وجوب و استحباب را که اصل طلب است؟

مرحوم آخوند فرموده نمی شود. چرا؟ برای اینکه بین وجوب و استحباب تباین عرفی است ولو اقل واکثر عقلی باشند. عقل می گوید وجوب مرتبه شدیده طلب است، استحباب مرتبه ضعیفه طلب است، ولی عرف می گوید بین اینها تباین است. ولذا وجوب رفت مثل اینکه زید رفت، شک می کنیم مقارن با رفتن زید عمرو داخل اتاق شد یا نه. استصحاب بقاء انسان فی الدار می شود کلی قسم ثالث. وجوب رفت، نمی دانیم استحباب از در دیگر آمد یا نه، استصحاب جامع طلب می شود استصحاب کلی قسم ثالث.

مرحوم آقای خوئی هم فرموده: حکم شرعی بسیط است. چرا؟ برای اینکه اعتبار جنس و فصل ندارد که بگوئید ذهب فصله و لا ندری هل بقی جنسه فی ضمن فصل آخر أم لا. ذهب فصل الطلب و هو الوجوب فلا ندری هل بقی هذا الجنس وهو الطلب فی ضمن فصل آخر و هو الاستحباب أم لا. آقای خوئی فرموده مگر گاو و گوسفند است که جنس وفصل داشته باشد. اعتبار امر بسیط است نه جنس دارد نه فصل. یعنی چه که ذهب فصله فلا دری هل بقی جنسه أم لا فنستصحب بقاء الجنس. این حرفها چیست؟

این هم فرمایش آقای خوئی ره که اینجور این مسئله را حل کرد.

اقول: به نظر ما نه اشکال مرحوم آخوند وارد است و نه اشکال مرحوم آقای خوئی.

اما اشکال مرحوم آخوند وارد نیست، چون عرض می کنیم جناب آخوند! اولا: روح وجوب و استحباب ارادة المولا است. اراده مولا در اراده استحباب ارادة ضعیفة و در اراده وجوب ارادة شدیدة است. چرا؟ برای اینکه در وجوب ارادة بنحو لا یرضی بترک الفعل. اما اراده در استحباب ارادة بنحو یرضی بترک الفعل. ما استصحاب می کنیم اصل اراده فعل را بعد از علم به زوال مرتبه شدیده آن. مثل اینکه یک جسمی شدیدا سیاه بود، زید که به دنیا آمد مثل زغال بود. بعد از پدر و مادرش احوال زید را که می پرسیم که هنوز هم زغال است؟ می گویند نه الحمد لله خوب شد. اما خوب شد آیا یعنی شد مثل برف؟ یا نه، از سیاهی زغال بالاخره رسیده به سیاهی ضعیف. خب استصحاب می کنیم بقاء اصل سیاهی زید را دیگر. این استصحاب فرد هم هست، اصلا استصحاب کلی نیست.

پس روح وجوب و استصحاب اراده است استصحاب بقاء اراده مشکل ندارد.

البته استصحاب بقاء اراده ممکن است اشکالاتی که در استصحاب در شبهات حکمیه هست در آن مطرح بشود:

مثل اینکه آقای خوئی ره می فرماید: حکم اگر انحلالی بود، خدا اراده داشت شما دیروز روزه بگیرید. دیروز هم که اراده شدیده بود. روزه امروز یک روزه دیگری است. از اول اراده خدا نسبت به روزه امروز مشکوک الحدوث است. آخه دیگران می گویند خدا قبلا اراده داشت ما روزه بگیریم، استصحاب می گوید هنوز هم اراده دارد روزه بگیریم، شدت اراده از بین رفت. آقای خوئی ره زرنگی اش این است که می آید انحلال را حساب می کند، می گوید اراده کدام روزه را داشت؟ اراده روزه دیروز. خب او که مشکلی ندارد. امروز ما به حرج افتادیم. اراده روزه امروز که حرجی هست کی خدا داشت که ما استصحابش بکنیم؟

شبیه اینکه شما قبلا می دانید زید راضی بود بروید خانه اش، الان نمی دانید زید راضی است بروید خانه اش یا نه. آقایان می گویند یکوقت احتمال می دهی با آن بحث سیاسی که با زید کردی زید ناراحت شد و گفت دیگر راضی نیستم این آقا خانه من بیاید. خب عیب ندارد استصحاب کن عدم عدول زید را از رضایش. اما یکوقت از اول نمی دانی آیا او راضی بود فقط مدت شش ماه در خانه اش رفت وآمد کنند یا بیش از شش ماه. اینجا می گویند از اول رضایت زید به رفت وآمد در خانه اش بعد از شش ماه مشکوک است. انحلالی است دیگر. رضایت به رفت وآمد من در شش ماه اول متیقن است. رضایت زید به رفت وآمد من بعد از شش ماه اول از اول مشکوک الحدوث است.

خب این اشکالی است که آقای خوئی می گیرد در احکام انحلالیه. مثالی هم که خود آقای خوئی ره می زند در مصباح الاصول جلد 3 در بحث استصحاب در شبهات حکمیه، مثال به حرمت وطئ زن هست در حال حیض. می گوید مبادا استصحاب کنید بقاء حرمت وطئ این زن را بعد زوال حیضها و قبل غسلها. می گوئیم چرا جناب آقای خوئی؟ شما که با استصحاب در شبهات حکمیه از اول مشکل داشتید. آقای خوئی ره می گوید بله، ولی این یک مشکل دیگری است. مشکل من معارضه بین بقاء مجعول و عدم جعل زائد سر جای خودش، این یک مشکل دیگری است. این مشکل این است که اصلا استصحاب بقاء حرمت وطئ حائض استصحاب کلی قسم ثالث است. کدام وطئ را می گوئید؟ وطئ دیروز هنگام نزول دم حیض، او متیقن الحرمة است. وطئ امروز هم که بعد انقطاع الدم وقبل الاغتسال است، او از اول حرمت آن مشکوک الحدوث است. و استصحاب کلی حرمت وطئ حائض استصحاب کلی قسم ثالث است.

حالا جای این مباحث در اصول بحث استصحاب است، که ما قبول نکردیم این اشکال آقای خوئی ره را.

به هر حال این اشکالها هست، من نمی گویم این اشکالها نیست، اما مرحوم آخوند که این حرفها را قبول ندارد. خب مرحوم آخوند باید استصحاب می کرد بقاء طبیعی اراده فعل را.

ثانیا: جناب آخوند! آیا عرف بین وجوب و استحباب همه جا تباین می بیند؟ یا نه، یکوقت است که مولا می گوید لابد أن تفعل کذا با الاولی أن تفعل کذا، بین اینها تباین است در مرحله جعل. اما اگر مولا گفت إفعل کذا و لا یجوز لک ترکه، یعنی از اول اینجوری انشاء کرد که إفعل کذا و لا یسعک ترکه. خب این لا یسعک ترکه رفت شد یسعک ترکه، خب افعل کذایش را چرا استصحاب نکنیم؟

سؤال وجواب: منافات ندارد. وضع شده است صیغه امر بر وجوب، ولی اگر وجوب عرفا یعنی بعث نحو الفعل مع عدم الترخیص فی الترک باشد، بگوئیم وضع شده است صیغه امر بر این مرکب. ما اشکال می کنیم که قول به وضع صیغه امر بر وجوب مساوق با این نیست که وجوب بسیط باشد. وجوب به معنای اعتبار لابدیت بسیط است. اما بعث نحو الفعل که دیگر بسیط نیست. خب بعث نحو الفعل بنحو یجوز ترکه می شود استحباب، بعث نحو الفعل بنحو لا یجوز ترکه می شود وجوب. لا یجوز ترکه رفت به هوا، خب اصل بعث نحو الفعل را استصحاب می کنیم.

و اینی هم که مرحوم آقای خوئی فرمود عجیب است واقعا. این اصولی بزرگ گاهی یک مطالبی می فرماید که آدم می گوید چه جور شده از ایشان صادر شده است. می گوید اعتبار امر بسیط است جنس وفصل ندارد. خب جناب آقای خوئی! مگر کسی می گوید اعتبار امر بسیط نیست؟ بعث در معتبر است. مگر نمی شود معتبر شدت و ضعف داشته باشد؟ مگر خودتان به ما یاد ندادید که روایات می گوید الناصب لنا اهل البیت انجس من الکلب، خب اعتبار نجاست شدیده شده است. یا أیّ وضوء أنقی من الغسل، اعتبار طهارت شدیده شده برای غسل. یا قیام، آدم یکوقت یک کسی که می آید آدم می گوید یا الله (آقای خوئی ره گفت خدا پدر آن کسی که یا الله را وضع کرد برای تعظیم بیامرزد). یک کس دیگری می آید یا الله با مختصری تکان دادن اسافل اعضاء. شخص سومی می آید تمام قد قیام می کند. خب این اختلاف مراتب تعظیم است دیگر. تعظیم هم امر اعتباری است دیگر. امر تکوینی که نیست. تعظیم شدید داریم، تعظیم متوسط داریم، تعظیم خفیف داریم. جناب آقای خوئی! مگر کسی ادعا می کند که وجوب اگر مرکب شد اعتبار می شود مرکب؟ نه. اعتبار بعث شدید می شود وجوب. أو فقل اعتبار البعث و عدم اعتبار الترخیص فی الترک، این می شود وجوب. استحباب هم اعتبار البعث و اعتبار الترخیص فی الترک، این می شود استحباب.

این فرمایشات که حکم امر اعتباری است و اعتبار بسیط است جنس و فصل ندارد، اینها مطالبی نیست که سزاوار باشد از مثل مرحوم آقای خوئی ره صادر بشود.

به نظر ما استصحاب بقاء اصل طلب بعد از زوال وجوب هیچ اشکالی ندارد بنابر جریان استصحاب در شبهات حکمیه. اگر هم یک مقدار شبهه تباین بین وجوب و استحباب شما را آزار می داد بروید در روح وجوب و استحباب که ارادة المولا هست روی آن استصحاب جاری کنید هیچ مشکلی نخواهیم داشت.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

یقع الکلام فی تعلق الامر بالطبیعة أو الافراد. اول فکر کنید جزوه را هم مطالعه کنید ببینید اصلا در این بحث سر چه کسی را می تراشند و تحریر محل نزاع چیست. ما شش هفت احتمال در کلمات بزرگان مطرح کردیم برای تحریر محل نزاع وثمره آن. که انصافا از آن بحث های کم ثمره است ولذا خیلی معطل نمی شویم. انشاءالله روز شنبه.